

روشنک در ساعت ۱۱:۳۰ شنبه شب ۱۰ آبان ۱۳۸۲ در مونیخ (آلمان) درگذشت. روز سه‌شنبه ۱۴ آبان در آرامگاه وست فریدهوف مونیخ با او وداع کردیم. سال‌های نوجوانی و جوانی‌اش را در مونیخ سپری کرده بود و به این شهر و نیز رود ایزار که از میان آن می‌گذرد علاقه‌ی زیادی داشت. در طی ۲۰ سال زندگی مشترکمان بارها به من گفته بود «خاکستر مرا بر فراز ایزار بپاش». همواره این سخن او را به شوخی برگزاف می‌کردم. زمانی که ما را ترک کرد و با حقیقت تلخ انتخاب محل خاک‌سپاری روبه‌رو شدیم، یکی از خویشان یادآوری کرد که در سال ۱۳۶۳ بر سر مزار یکی از دوستان آلمانی‌اش در وست فریدهوف از زیبایی آن گفته و اظهار کرده بود: «من هم دلم می‌خواهد در این جا به خاک سپرده شوم». و اکنون با فاصله‌ی در حدود ۲۰ متر از همسایه دوست در قطعه‌ی ۲۱۰ آرام گرفته است.

اما با وجود این که روشنک پس از خون‌ریزی غده‌ی مغزی نزدیک به هفت ماه در اغما به سر بُرد هنوز من و دیگر اعضای خانواده نتوانسته‌ایم رفتن او را باور کنیم. باور آن وقتی دشوارتر می‌شود که سرزندگی و شادابی و عشق وافر او به زندگی را در سال‌های پیش به یاد می‌آوریم. وقتی تلاش‌هایش در راه زندگی بهتر و حقوق مردم را به خاطر می‌آوریم. وقتی کوشش‌هایش برای کمک به دیگران پیش چشمانمان زنده می‌شود. و ناگزیر از این پس «زندگی در خاطره» ادامه می‌یابد.

خلیل مصطفی خانی

روشنک داریوش در ۷ تیر ۱۳۳۰ در تهران به دنیا آمد. مادرش نوشی سیاسی اکنون داغدار اوست. پدرش، پرویز داریوش، که در اسفند ۱۳۷۹ درگذشت، بی‌نیاز از معرفی است. روشنک در سال ۱۳۴۱ در سن ۱۱ سالگی به آلمان رفت و در شهر مونیخ وارد دبیرستان شد. دیپلم دبیرستان را با نمره‌ی عالی دریافت کرد. سپس در سال ۱۳۵۶ در جامعه‌شناسی و علوم سیاسی با نمره‌ی عالی در سطح فوق لیسانس (کارشناسی ارشد) از دانشگاه هانوفر فارغ‌التحصیل شد و باز برای ادامه‌ی زندگی به مونیخ بازگشت و تا زمان انقلاب در آن جا به سر بُرد.

وی از سن ۱۶ سالگی یعنی زمانی که هنوز دانش‌آموز دبیرستان بود در فعالیت‌های سیاسی از طریق کنفدراسیون دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی) فعالانه شرکت کرد و چندین سال در فعالیت‌های کنفدراسیون به‌ویژه در برنامه‌های دفاع از زندانیان سیاسی و انتشار نشریات کنفدراسیون به زبان آلمانی شرکت

داشت و بارها به عنوان نماینده‌ی کنفدراسیون در مجامع مختلف در آلمان سخنرانی کرد. فعالیت‌های سیاسی او و نیز پایان‌نامه‌ی فوق‌لیسانس او با عنوان *تغییرات در اقتصاد کشاورزی ایران در اثر "انقلاب سفید"* منجر به پناهندگی سیاسی و اقامت ناخواسته‌ی او در آلمان تا زمان انقلاب شد. چند روز پیش از سقوط رژیم شاه به تهران بازگشت و در جنبش مردم شرکت کرد. سه ماه بعد به آلمان رفت تا پناهندگی سیاسی‌اش را پس بدهد و دوباره به ایران برگشت چون اعتقادِ راسخ به این داشت که باید در ایران بماند و به فعالیت و زندگی ادامه دهد و تا پایان به این اعتقاد خود وفادار ماند. تنها در سال ۱۳۷۹ و در شرایطی استثنایی بود که پس از دستگیری همسرش در پی رویدادهای پس از کنفرانس برلین و صدور حکم جلب برای خودش ناگزیر از اقامت در خارج شد تا بتواند بعدها سرپرستی تنها فرزندش، کاوه، را که حالا چهارده ساله است به عهده بگیرد.

روشنک داریوش در اوایل انقلاب و پیش از تعطیلی انستیتو گوته در تهران مدتی با آن مؤسسه همکاری کرد و بسیار کوشید تا شاید انستیتو گوته دیگر بار در تهران شب‌های شعر برگزار کند، اما موفق نشد. در دو سال اول پس از انقلاب تا سال ۱۳۶۰ در فعالیت‌های مربوط به آزادی زنان و دمکراسی از طریق جبهه‌ی دمکراتیک ملی ایران شرکت داشت و از فعالان آن بود. عضو کمیته‌ی زنان جبهه‌ی دمکراتیک و از همکاران اصلی نشریه‌ی زنان آن به شمار می‌رفت. در عین حال با دیگر گروه‌های فعال زنان نیز همکاری می‌کرد. در همان سال‌ها مقاله‌ی مفصلی در باره‌ی وضع زنان

منتشر کرد. در سال ۱۳۵۹ دو بار به عنوان مترجم خبرنگاران آلمانی زبان به طور موقت بازداشت شد، یک بار در کردستان و بار دیگر در تبریز به وسیله‌ی حزب خلق مسلمان.

از ۱۳۶۰ به بعد با فکر و برنامه‌یی روشن به ترجمه‌ی کتاب از زبان آلمانی پرداخت و کار ترجمه و نوشتن را تا پایان زندگی کوتاه اما فعال و پربارش ادامه داد. از ابتدای ۱۳۶۴ با همراهی همسرش دارالترجمه‌یی تأسیس کرد و سپس در همان سال با پیگیری ایده‌ی چندین ساله‌اش برای انتشار کتاب‌های مورد نظرش یک مؤسسه‌ی انتشاراتی را با گرفتن وام از دوستان و خویشان پایه‌گذاری کرد تا کتاب‌های خوب و مناسب برای خوانندگان با بودجه‌ی کم منتشر کند. با وجود این که معتقد بود مؤسسه را باید شخصاً تأسیس کند در نهایت قانع شد که با دیگران همکاری کند. رویدادهای بعدی نشان داد که حق با او بود و بعد از نشر چند کتاب به عللی ناگزیر از کناره‌گیری از آن مؤسسه شد.

روشنک داریوش در دهه‌ی هفتاد شمسی در فعالیت‌های کانون نویسندگان ایران با جدیت مشارکت می‌کرد. همواره نامه‌های سرگشاده‌ی نویسندگان را امضا می‌کرد و عضو «جمع مشورتی» کانون بود که اساس‌نامه‌ی کانون را برای پیشنهاد به اولین مجمع عمومی تدوین کرد. در اولین مجمع عمومی کانون نامزد عضویت در هیأت دبیران شد اما از پذیرش نامزدی سر باز زد. در طی این سال‌ها یک بار در مرداد ۱۳۷۵ در مهمانی وابسته‌ی فرهنگی سفارت آلمان به همراه پنج تن از نویسندگان دیگر بازداشت شد و

چندین ساعت مورد بازجویی قرار گرفت. یک بار هم در شهربور همان سال بلافاصله پس از امضای پیش‌نویس منشورِ کانونِ نویسندگان به همراه ۱۲ شرکت‌کننده‌ی دیگر حاضر در جلسه بازداشت و پس از ساعت‌ها بازجویی آزاد شد.

در تمام این سال‌ها در کنار فعالیت فرهنگی از فعالیت اجتماعی نیز غافل نبود. از نمونه‌های بارز این فعالیت به هنگام زلزله‌ی اردبیل و در شرایطی بود که سازمان‌های غیر دولتی یا وجود نداشتند یا انگشت‌شمار بودند.

روشنک داریوش از ابتدای سال ۲۰۰۰ میلادی با بورس یک ساله‌ی انجمن قلم آلمان (پن) به مونیخ رفت و به فعالیت‌های فرهنگی، نوشتن و ترجمه ادامه داد. پس از کنفرانس برلین در فروردین ۱۳۷۹ ناگزیر در آلمان ماند. در سال ۲۰۰۲ برنده‌ی جایزه‌ی هلمن همت - دیده‌بان حقوق بشر شد که سالانه به نویسندگان تحت تعقیب و مدافع حقوق بشر اعطا می‌شود.

نگاهی به کارنامه‌ی روشنک داریوش

می‌توان گفت اولین کتابی که روشنک داریوش به‌طور جدی در کار آن درگیر شد کتابِ لوییزه رینزر، نویسنده‌ی معاصر آلمانی، در باره‌ی انقلاب ایران بود که پژوهش میدانیِ مربوط به آن را روشنک انجام داد و کتاب در سال ۱۳۵۸ منتشر شد. از همان زمان روشنک داریوش رابطه‌ی نزدیکی با خانم رینزر برقرار کرد و تا زمان درگذشت او به نامه‌نگاری با وی ادامه داد. در سال‌های پس از آن نیز با دیگر نویسندگان آلمانی‌زبان، به‌ویژه نویسندگانی که کتاب‌هایشان را به فارسی برگردانده بود، نامه‌نگاری داشت و مسائل و مشکلات مربوط به کتاب‌ها را به‌طور مستقیم با نویسندگان آن‌ها مطرح می‌کرد و پس از انتشار کتاب ارتباطش را با آن‌ها حفظ می‌کرد.

قطره اشکی در اقیانوس: اثر مایسِ اِشپِرپر، نویسنده و متفکر آلمانی و از شاگردانِ آلفرد آدلر، اولین ترجمه‌ی منتشرشده‌ی روشنک داریوش است. این کتاب یک رمان تریلوژی (سه‌گانه) در بیش از ۱۰۰۰ صفحه است که در ایران در دو جلد منتشر شد. کتاب در قالب داستان فعالیت و زندگی آن دسته از روشنفکران

چپ اروپایی را روایت می‌کند که در اواخر دهه‌ی سی میلادی و نیز در طی جنگ جهانی دوم از احزاب کمونیست استالینیستی طرفدار شوروی جدا یا اخراج می‌شدند اما اغلب هنوز به سوسیالیزم اعتقاد داشتند و می‌کوشیدند در شرایط بسیار دشوار سرکوب فاشیسم هیتلری از یک طرف و اختناق استالینیستی حاکم بر جنبش سوسیالیستی از طرف دیگر به فعالیت مستقل ادامه بدهند. اما به گفته‌ی ایشپرر: «نویسنده نیز چون بسیاری از نویسندگان متقدم تنها یک چیز برای عرضه به خواندگانش دارد - شریک‌کردنشان در تنهایی خود. شاید تنها شکل اشتراک این باشد که کسانی به سوی یک دیگر راه می‌یابند که از سرچشمه‌ی یک سان شهامت می‌گیرند، بی آن‌که در او هام زندگی کنند.» (ص سیزده، جلد اول ترجمه به فارسی)

این کتاب در بهمن ۱۳۶۲، توسط نشر نو، در ایران منتشر شد و فقط چند روز پس از درگذشت ایشپرر در اول فوریه‌ی ۱۹۸۴ در کتاب‌فروشی‌ها عرضه شد. آن روز روشنگر داریوش با افروختن شمع و گذاشتن چند شاخه گل در گل‌دان در کنار اولین نسخه‌ها از برگردان فارسی قطره اشکی در اقیانوس به یاد ایشپرر اشک در خانه‌ی چشم نهان کرد. مدت‌ها بود که با ایشپرر نامه‌نگاری می‌کرد و ایشپرر مدام می‌خواست بداند که کتاب در ایران منتشر شده یا نه. ایشپرر سخت تحت تأثیر نامه‌های او قرار گرفته بود تا آن‌جا که همسرش پنکا در مصاحبه‌ی رادیویی به مناسبت اولین سالگرد درگذشت او گفت: «بیش از هر چیز مکاتباتش با دختر

دانش‌جوی ایرانی جوانی به نام روشنگر داریوش او را تکان می‌داد که از آلمان به وطنش بازگشت و هزار صفحه قطره اشک را ترجمه کرد تا زنده بماند.» (یک زندگی سیاسی، هفت گفت‌وگو و سه مقاله).

بی‌اغراق باید گفت که این کتاب تأثیری گسترده بر روشنفکران و به‌ویژه روشنفکران سیاسی جامعه‌ی ما داشت که سال‌ها مبارزه علیه رژیم شاه و سپس دو سال پس از انقلاب را پشت سر گذاشته بودند... تا سال‌ها بعد با کسانی روبه‌رو می‌شدیم - و هنوز نیز می‌شویم - که می‌گفتند با خواندن قطره اشکی در اقیانوس امید ازدست‌رفته‌ی خود در آن سال‌ها را باز یافته بودند و از تأثیر آن بر زندگی خود و دوستانشان سخن می‌گفتند.

اما روشنگر داریوش تمام کتاب‌های دیگر را هم با همین نگرش برای ترجمه انتخاب می‌کرد و کتاب‌هایی را برمی‌گزید که با مسائل روشنفکران و مشکلات اجتماعی و سیاسی جامعه ارتباط مشخص داشته باشد و تجربیات یا نظریات مفید برای مباحث مبتلا به جامعه‌ی ما را به خواننده‌ی ایرانی منتقل کند.

چرخ‌دنده: دومین کتابی بود که او ترجمه کرد. این کتاب فیلم‌نامه‌ی از ژان پل سارتر است که کشوری نفت‌خیز و تحت استثمار امپریالیزم را به تصویر می‌کشد که در آن انقلاب شده و نفت را ملی کرده‌اند...

یک زندگی سیاسی، هفت گفت‌وگو و سه مقاله: شامل هفت گفت‌وگو با مانس اشپریر است. نگاهی به عنوان‌های برخی از این گفت‌وگوها دلیل و اهمیت انتخاب آن‌ها را از نگاه روشنگر داریوش توضیح می‌دهد: «انسان چگونه با سرنوشت سیاسی خود متولد می‌شود؟»، «انسان چگونه از طریق خانواده و مدرسه تربیت سیاسی می‌شود؟»، «جوانان چگونه با دموکراسی چندحزبی روبه‌رو می‌شوند و یا در یک دیکتاتوری متحدالشکل می‌گردند؟»، «انسان این قرن چگونه رهبران دمکرات یا دیکتاتور را درک می‌کند و گزینه‌ی انتقادی او برای گریز از گمراهی تا چه اندازه است؟» اما این‌ها راهگشای تفکر انتقادی است، چنان‌که ینکا اشپریر در گفتار پایانی کتاب می‌گوید: «او هیچ دستور و وصیتی از خود باقی نگذاشت. این زنده منم، آن مرده دگر نیستم من. این سخن او بود. او فقط به ادامه‌ی زندگی در خاطره‌ی دیگران باور داشت.» و تصویری از نوه‌ی پنج‌ساله‌اش اما به دست می‌دهد درحالی‌که جلوی صندلی خالی پدر بزرگ ایستاده: «با انگشتان ظریفش به پیشانی اشاره کرد و گفت: "این بهشت انسان‌هاست."»

به همین خاطر است که روشنگر داریوش در مقدمه‌ی بر چاپ دوم ترجمه‌ی فارسی این جمع‌بندی را ارائه کرد: «نوشته‌هایش [اشپریر] فراخوانی است به این که یقین‌های خود را زیر سؤال ببریم و بیاموزیم با دیدی شکاک و انتقادگر بنگریم.» و آن مقدمه را با این جمله‌ی درخشان به پایان برد: «می‌بینیم آن‌گونه که نوشته،

زیسته و آن‌گونه که زیسته، مرده: یک زندگی سیاسی، گام‌نهادن در راه هدفی دست‌نیافتنی.»

در اهمیت این کتاب همین بس که چاپ اول آن در سال ۱۳۶۵ و چاپ دوم آن در سال ۱۳۷۳ منتشر شد و به جرأت می‌توان گفت که پیش‌آهنگ طرح مباحثی در میان روشنفکران ایرانی بود که از ۱۳۷۶ به بعد در سطحی گسترده‌تر در جامعه و روزنامه‌ها مطرح شد. هنوز ارجاع به آن را در پانویست‌های مقالات صفحات اندیشه‌ی مطبوعات یا مقالات برخی روشنفکران و متفکران می‌توان یافت.

در تبعید: اثر لیون فویشت‌وانگیر، در سال ۱۳۶۸ در سه جلد منتشر شد. این کتاب در قالب داستان زندگی روشنفکران تبعیدی و فراری از آلمان هیتلری پیش‌از جنگ را بازگو می‌کند. آن‌ها روشنفکران به‌جامانده در آلمان را متهم به سازش می‌کنند؛ در مقابل روشنفکران مقیم آلمان پاسخ خود را دارند و زندگی، فعالیت‌ها و کوشش‌های آن‌ها برای حفظ اعتقادات و پیش‌برد اهدافشان به تصویر کشیده می‌شود.

انسان دوستی و خشونت: اثر موریس میرلو پونتی، دوست و همکار ژان پل سارتر است که سارتر او را آموزگار خود نامیده

است. این کتاب را روشنگر داریوش در سال ۱۳۷۴، چند سال پس از ترجمه‌ی آن منتشر کرد. کتاب مسأله‌ی خشونت پس از انقلاب را با نگاه به جامعه‌ی شوروی مورد بحث قرار می‌دهد و در عین حال مباحث دیگر از جمله ضرورت دفاع از دموکراسی و پلورالیزم به وسیله‌ی نیروهای چپ را مطرح می‌کند. روشنگر داریوش با این کتاب بار دیگر مسائلی را با روشنفکران در میان می‌گذارد که معضل جامعه و خود آن‌ها به شمار می‌روند. «مرلو پوتی... می‌کوشد خواننده را از ساده‌نگری به مسائل برحذر دارد، می‌کوشد مشکلات را در روند تاریخی مطرح کند... مشکلاتی که تاریخی هستند نه به این معنا که روند تاریخ به خودی خود پاسخی به آن‌ها داده باشد. همان مشکلات یا مشکلات مشابه همواره مطرح هستند و تا زمانی که بشر برای بشر وسیله است و نه هدف، تا زمانی که انسان‌ها جهت تغییر خود دست به اقدامات سیاسی و اجتماعی می‌زنند، مطرح خواهند بود.» (از مقدمه‌ی مترجم، صص ۹-۱۰)

لنا، ماجرای جنگ و داستان ده‌ما: اثر خانم کتیه رشایس، نویسنده‌ی سال‌خورده‌ی اتریشی را روشنگر داریوش در سال ۱۳۷۸ برای پسرش، کاوه، ترجمه کرد. این کتاب روایت داستانی زندگی مردم در زمان جنگ در ده محل سکونت دختر بچه‌ی یازده ساله است که در طی جنگ بزرگ می‌شود. در این کتاب نیز مسائلی نظیر مسائل جامعه‌ی ما جابه‌جا به چشم می‌خورند. و کتیه رشایس، در

مقدمه‌ی که ویژه‌ی چاپ دوم فارسی در سال ۱۳۸۰ نوشته به‌خوبی به این موضوع اشاره کرده است: «شاید بعضی چیزها به نظر شما بیگانه برسند... بسیاری چیزها هم مشترک هستند... همه‌ی انسان‌ها در احساسات خود برابرند. وقتی از عدم آزادی رنج می‌بریم آیا خیلی با هم تفاوت داریم؟ شادی، عشق، رنج، احساسات ما شبیه هستند.» آخرین نامه‌ی خانم رشایس به روشنگر داریوش تنها دو روز پس از رفتن او به نشانی‌اش رسیده. چه پاسخی باید به این نامه داد؟

قون من: اثر گوتتر گراس آخرین کتابی است که از روشنگر داریوش منتشر شد. این کتاب شامل صد داستان، هریک در باره‌ی واقعیه‌ی در یک سال از سال‌های قرن بیستم است. در این روایت از تاریخ گوتتر گراس «از پایین به تاریخ می‌نگرد، از دید شکست‌خوردگان. هر قطعه زبان خاص و سبک خاص خود را دارد.» (از مقدمه‌ی مترجم). مقدمه‌ی خواندنی روشنگر داریوش درباره‌ی زبان گراس در این کتاب گویای آن است که نویسنده بارها زبان و گویش و لهجه را در این کتاب تغییر داده و هربار با زبان ویژه‌ی شخصیت آن داستان سخن گفته است. گراس در هر داستان ده‌ها اشاره‌ی ناروشن به نکاتی دارد که روشنگر داریوش با جست‌وجوی فراوان آن‌ها را در پانویست‌ها برای خوانندگان ایرانی توضیح داده است.

مقالات: روشنگر کم‌تر به نگارش یا ترجمه‌ی مقاله پرداخت، تا از کار ترجمه‌ی کتاب باز نماند. مقالات منتشرشده‌ی او از این قرار هستند:

- «زنان در ایران - در باره‌ی وضعیت سیاسی زنان در جمهوری اسلامی ایران»، انتشار به شکل یک کتاب در سال ۱۳۵۹
- تعداد انگشت‌شماری ترجمه در مجلات آدینه و جامعه سالم
- مقالاتی که به زبان آلمانی تألیف کرده و در مجموعه‌هایی به وسیله‌ی انجمن قلم آلمان منتشر شده‌اند از جمله: زنان در کنفرانس برلین، یادداشت‌هایی از مونیخ، تاملاتی در باره‌ی وضعیت سیاسی در ایران، زبان خارجی - نوشته‌های زنان تبعیدی

این شرح حال باید با شعری از روشنگر داریوش به پایان می‌رفت که او در اصل به زبان آلمانی خطاب به زنان افغانی سروده است اما نقطه‌ی پایانی از سایه‌ی هنوز سنگین «طالبان» شاید بامعنا تر باشد.

او ترجمه‌ی این شعر را به انگلیسی در پاسخ به فراخوان موسسه‌ی آین آسیا برای پروژه‌ی «کاروانسرای ۱۰۰۱ شعر و عکس برای صلح و دموکراسی در افغانستان» فرستاد.

درست در دورانی که روشنگر آخرین سفر خود را شروع کرده بود، مؤسسه‌ی یادشده در فروردین ۱۳۸۲ نمایشی را با عنوان «کاروان صلح: مقصد افغانستان» در مقر یونسکو در پاریس و سپس در خرداد به شکل دیگری در شهر دوشنبه (تاجیکستان) اجرا کرد؛ تعدادی از صحنه‌ها نیز شعر روشنگر داریوش را به نمایش گذاشتند.

انگار این پژواک صدای روشنگر داریوش است: «آن زند منم، آن مرده دگر نیستم من.»



یادش گرامی باد
